

گفت‌و‌گو با مصطفی ملکیان

خزاعی‌فر: آقای ملکیان، حوزه کار و تخصص شما اخلاق، دین، فلسفه و روان‌شناسی است. با این حال شما جدا از تألیفات متعدد ترجمه‌های زیادی هم دارید و از طریق ترجمه‌ها و تألیفاتتان به‌ناچار با زبان مکتوب فارسی و قابلیت‌های بیانی آن درگیر هستید. از رابطه‌تان با زبان فارسی بگویید؟ از چه موقع توجه‌تان به زبان فارسی جلب شد؟ چه نوع فارسی را می‌پسندید؟

ملکیان: روان‌شاد پدرم به نظامی، سعدی، مولانا و حافظ علاقه‌ای وافر داشت و در بسیاری از اوقاتی که در خانه بود به مطالعه آثار این بزرگان مشغول بود و گهگاه، اشعارشان را به صدای بلند و احیاناً به آواز می‌خواند. من از شش هفت سالگی و حتی از زمانی که هنوز خواندن و نوشتن نمی‌دانستم به این آثار علاقه پیدا کردم و پاره‌ای از اشعار این بزرگان را، با آنکه معانی‌شان را چندان فهم نمی‌کردم، به یاد می‌سپردم. از همان ایام، به زبان فارسی مکتوب توجه یافتم. بدین‌قرار، نخست، با شعر و نظم فارسی سروکار و آشنایی یافتم و سپس با نثر فارسی. مواجه‌ام با نثر فارسی با خواندن آثاری که، در آن روزگار، یگانه آثارِ دردسترس کودکان و نوجوانان بود، یعنی با خواندن کتاب‌هایی مانند *امیرارسلان نامدار*، *حسین کرد شبستری*، *هزارویک شب* و *فرج بعد از شدت* آغاز شد. این را هم بیفزایم، اگرچه به سوال شما مربوط نمی‌شود، که برای من، از همان دوران کودکی، زبان جاذبه‌ای داشت بسی بیشتر از اینکه صرفاً وسیله‌ای برای بیان مافی‌الضمیر باشد. به تلفظ واژه‌ها، صرف کلمات، نحو جملات، و ظرائف و لطائف بلاغی زبان چنان اهمیت می‌دادم که به‌نظر دوستان و افراد پیرامونم نوعی از ملانقطی‌بازی و فضل‌فروشی و وسواس می‌آمد و البته به‌نظر خودم ادای حق واژه‌ها، عبارات، و جملات می‌آمد، تو گویی اینها نیز تشخص و شخصیت و حقوقی دارند که وظیفه اخلاقی ما را در قبال‌شان تعیین می‌کنند.

و اما فارسی که می‌پسندم: فارسی که اولاً، تاحدی که می‌شود (و البته نه بیشتر از آن‌حد)، از واژه‌های زبان‌های بیگانه و نحو این زبان‌ها برکنار، دور و عاری باشد؛ ثانیاً، باز تاحدی که می‌شود، در آن برای رساندن هر معنا و مفهوم فقط از یک لفظ استفاده شود و هر لفظ فقط برای القاء یک معنا و مفهوم به کار رود و، به عبارتی دیگر، در آن تناظری یک‌به‌یک میان

دال‌ها و مدلول‌ها برقرار باشد؛ ثالثاً رسا و بلیغ باشد، یعنی دستخوش ابهام، ابهام و غموض نباشد، به نحوی که مخاطب گفته یا نوشته با صرف کمترین انرژی مغزی، ذهنی، و روانی مقصود گوینده یا نویسنده را دریابد؛ رابعاً شیوا و فصیح باشد، بدین معنا که مراد را در قالب زیباترین صورت بیانی بریزد؛ و خامساً (و این خامساً تاحدی، نتیجه ترکیب ثانیاً و ثالثاً است) در آن، شأن دستوری واژه‌ها و عبارات به وضوح هرچه بیشتر معلوم باشد و مثلاً مخاطب، قید را فاعل یا صفت را موصوف یا اسم نگیرد. اگر شأن دستوری واژه‌ها و عبارات واضح نباشد نطق فاقد منطق می‌شود و زبان به عدول از قوانین منطقی میل می‌کند.

خزاعی‌فر: چنان که می‌دانید یکی از کارکردهای زبان خطابه است. خطیب باید در سطحی عالی با توان عاطفی و برانگیزانندگی زبان آشنا باشد تا بتواند تأثیر مورد نظرش را در مخاطب ایجاد کند. به نظر من می‌رسد در حوزه علمیه زبان فارسی چه در صورت گفتاری و چه در صورت نوشتاری درخشش چندانی ندارد. انگار ذوق زبانی و ادبی طلبه‌ها چندان تربیت نمی‌شود. از طرف دیگر شاید مخاطبین منبرها هم با خطابه‌های معمولی اقیانوس می‌شوند. در سطح نوشتاری هم وضعیت هیچ بهتر نیست. نثر حوزویان نوعاً نثری معمولی است، نثری که در آن زبان در سطح حداقل به کار می‌رود. این تصور از وضعیت زبان فارسی در حوزه درست است؟

ملکیان: کاملاً حق با شماست؛ عموم روحانیان و طلاب حوزه‌های علوم دینی، چه در گفتار و چه در نوشتار، از زبان فارسی درست، رسا و شیوا برخوردار نیستند. و این عیب و نقص، به گمان من، معلول چند علت است: نخست اینکه یگانه آموزش زبانی که اینان می‌بینند آموزش زبان عربی، آن هم زبان عربی قدیم (نه زبان عربی امروز) و باز هم زبان عربی که بیشتر روحانیان و عالمان دین فارسی‌زبان (و نه عرب‌زبان) به کار می‌برده‌اند و می‌برند. اینان مطلقاً آموزش زبان فارسی نمی‌بینند. حتی تدریس کتاب‌هایی مانند *گلستان سعدی*، *کلیله و دمنه*، و *انوار سہیلی* نیز، که روزگاری معمول بود، اینک دیری است که در حوزه‌های علوم دینی، متروک و منسوخ شده است. به طریق اولی، هرگز سطری از متون نثر و نظم جدید فارسی‌نویسان و فارسی‌سرایان تعلیم داده نمی‌شود. دوم اینکه خود نظام آموزشی این حوزه‌ها، به هیچ‌روی، مقتضی این نیست که روحانیان و طلاب به متونی که، مثلاً در حوزه‌های معرفتی منطق، فلسفه، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، سیاست، مدیریت، تعلیم و تربیت، اخلاق، حقوق، تاریخ، دین و مذهب، عرفان، و ادبیات، به زبان فارسی نوشته یا ترجمه می‌شوند رجوع کنند و در نتیجه، روحانیان و طلاب ناچار از خواندن کتاب‌های فارسی نیز نیستند تا، به حکم اضطرار و ضرورت، ضمناً، زبان فارسی نیز بیاموزند. سوم اینکه پرورش طلاب، در

این حوزه‌ها، چنان است که آنان را، درست چنان که نسبت به هنرهای غیرمکتوب، مانند موسیقی، نقاشی، عکاسی، تئاتر، و سینما بدگمان و خیال‌اندیش می‌کند، نسبت به هنر مکتوب، یعنی ادبیات، نیز سست‌مهر و بی‌باور بار می‌آورد، به نحوی که طلاب نه فقط کتاب‌های شعر، رمان، داستان کوتاه، نمایش‌نامه، و مانند اینها را نمی‌خوانند، بل، اگر اینگونه کتاب‌ها را در دست یا روی میز یا در کتابخانه شما ببینند در راست‌اندیشی و صحت عقائد شما شک می‌کنند. چهارم اینکه دانش‌آموختگان این حوزه‌ها مخاطبان خود را بیشتر عامه مردم می‌دانند و می‌خواهند و شک نیست که طرف خطاب قراردادن عامه مردم مقتضی برخورداری از زبانی رسا، شیوا، زنده و زیبا نیست. پنجم اینکه خزانه لغات متون دینی و مذهبی عالمان این متون بسیار تنگ‌دامنه است و، چنان که همه می‌دانند، هرچه خزانه لغات گوینده گسترده‌تر باشد، زبانش رساتر و شیواتر است. و ششم اینکه زبان روحانیان، زبان قطع و یقین و همه‌چیزدانی و امر و نهی و حکم و فتوی است. در گفتار و نوشتار روحانیان «شاید»، «بسا بتوان گفت که...»، «چه بسا که...»، «ظاهراً»، «شک دارم که...»، «چنین به نظر می‌رسد که...»، «دقیقاً نمی‌دانم که...»، «تقریباً»، «دلیل من ممکن است ضعیف باشد»، «سخن من مخالفان جدی دارد...»، «چندان یقین ندارم که...»، «حدس می‌زنم که...»، و «نمی‌دانم» تقریباً هیچ‌گاه به کار نمی‌رود. چنین زبانی برای ترندها، رفت و بازگشت‌ها، نوسانات و تزلزل‌های فکری، عقیدتی، و معرفتی جایی باز نمی‌گذارد، چه رسد به اینکه به افت‌وخیزها، ظهور و افولها، فراز و نشیب‌ها، و پیچ‌وخم‌های احساسات و عواطف و خواسته‌ها و آرمان‌ها و آرزوها مجال بیان دهد و پیداست که زبانی تا این حد خشک، بی‌روح، تصنعی، و غیرواقعی نمی‌تواند دل‌انگیز و تأثیرگذار باشد.

خزاعی‌فرو: من معتقدم یکی از علل ضعیف بودن ترجمه‌ها در ایران علتی نظری است، به این معنی که مترجم درک نظری درستی از ماهیت کار ترجمه ندارد در نتیجه یکدست عمل نمی‌کند. اگر ترجمه را چنین تعریف کنیم: بازآفرینی متنی که در یک زبان نوشته شده در زبان دیگر، معنای بازآفرینی در زبانی دیگر طبعاً این است که با قابلیت‌های آن زبان نوشته شود، به نحوی که تداخلی میان دو زبان پیش نیاید در غیر این صورت نقض‌غرض می‌شود. اگر از موارد استثنا بگذریم، یعنی مواردی که تداخل، اجتناب‌ناپذیر یا مطلوب است، قاعده این است که ترجمه را بازآفرینی متنی در زبان دیگر بدانیم و این بازآفرینی غیر از ترجمه لفظ به لفظ و از آن بدتر ساختار به ساختار است. در ایران متأسفانه، شاید به این دلیل که بازآفرینی کار دشواری است، در مقام نظر به بهانه‌های مختلف از نوعی لفظ‌گرایی حمایت می‌کنند و عدول از لفظ نویسنده را عدول از وفاداری و خیانت به نویسنده می‌دانند حال آن‌که ترجمه در ذات و در

اصل بازآفرینی است و بازآفرینی به ناچار با ریخت و ریزهای زبانی همراه است. فقط آنچه نباید ریزش کند معنی و مقصود گوینده است. شما وضعیت ترجمه را چگونه می‌بینید مخصوصاً ترجمه کتاب‌هایی که در حوزه‌های تخصصی شما انجام می‌شود؟

ملکیان: به گمان من، در حوزه‌های معرفتی فلسفه، روان‌شناسی، عرفان و دین و مذهب، وضع ترجمه چندان مطلوب نیست؛ و یکی از وجوه این عدم مطلوبیت همان است که شما به آن اشاره کردید، یعنی، به تعبیر خودتان، لفظ‌گرایی. اما، وجوهی دیگر، نیز، دست‌اندرکارند. از جمله، یکی اینکه بسیاری از مترجمان با متون نظم و نثر قدیم و جدید فارسی سروکار و انس و الفت ندارند و در نتیجه، هم از وسعت و غنای واژه‌های این زبان بی‌خبرند و هم از ظرفیت و قابلیت این زبان برای واژه‌سازی. دیگر اینکه به موضوع نوشته‌ای که ترجمه‌اش می‌کنند وقوف تام و تمام ندارند. وانگهی، مترجم باید از چیزی که از آن به «معلومات عمومی» تعبیر می‌کنیم حظّ وافر داشته باشد که درخصوص بسیاری از مترجمان این امر مصداق ندارد. کم نیستند مترجمانی که غیر از کتاب‌هایی که ترجمه می‌کنند کتاب دیگری نمی‌خوانند. و سرانجام، فقدان وجدان کاری قوی و بیدار و زنده را، که سبب بی‌دقتی، آسان‌گیری، شتاب‌زدگی، و تنبلی می‌شود، باید عاملی مهم در ضعف ترجمه‌ها دانست. اگر وجدان کار مترجم به خواب نرفته باشد، او کار خود را با تأنی و صبر و حوصله پی می‌گیرد و پیش می‌برد، بر خود سخت می‌گیرد، جَلّاد طبع خود می‌شود، و تا یقین نکند که جمله‌ای را درست و دقیق ترجمه کرده است، به سراغ جمله بعدی نمی‌رود. این نبود وجدان کاری بیدار، به نظر من، مهم‌ترین عامل وضع اسف‌انگیز ترجمه در ایران است؛ زیرا اگر مترجمی به چنین بلیه‌ای مبتلا نباشد خود را ملزم می‌بیند که همه عیب و نقص‌های چهارگانه پیش‌گفته را رفع کند، و البته، این بلیه به مترجمان اختصاص ندارد و در ایران امروز، عمومیت یافته است. اندک‌اند کسانی که به کار خود دل سپرده باشند و آن را به جد بگیرند.

خزاعی‌فر: دیدگاه کلی شما درمورد ویرایش چیست؟ آیا ویرایش آنگونه که در ایران انجام می‌شود خود حاکی از یک بیماری نیست؟ آیا اگر مؤلفان و مترجمان در کار خود به قدر کافی توانا بودند نیازی به وجود ویراستار بود؟ اگر مؤلفان و مترجمان به قدر کافی توانا نیستند چگونه می‌توان ویراستارانی پیدا کرد که نقایص کار مؤلفان و مترجمان را رفع کنند؟

ملکیان: به نظر من، مؤلف یا مترجم هرچقدر در کار خود توانا و موفق باشد، باز مصون از خطا نیست و احتمال اشتباه در کارش می‌رود. بر این اساس، چه اشکال دارد که خطا و

اشتباه احتمالی او، پیش از آنکه از طریق نشر کتاب به ذهن خوانندگان راه یابد و آنان را به جهل مرگب دچار کند، به دست ویراستاری کاردان تصحیح و اصلاح شود؟ اگر حق با من باشد می‌توان گفت که هیچ‌گاه از ویراستاران کارآگاه و چیره‌دست بی‌نیاز نیستیم؛ اگرچه با شما موافقم که ویرایش به‌صورتی که در ایران کنونی انجام می‌گیرد حاکی از این است که مؤلفان و مترجمان به قدر کفایت بر کار خود مسلط نیستند.

برای اینکه مؤلف یا مترجم بی‌صلاحیت، دست به کار تألیف یا ترجمه نزنند باید یا از خدا پروا داشته باشد یا اگر به وجود خدا اعتقادی ندارد وجدان اخلاقی بیدار و سخت‌گیر داشته باشد یا اگر وجدان اخلاقی‌اش سرکوفته شده و به خواب رفته است، باری، از رسوایی در نزد خلایق بترسد؛ و این شق سوم، فقط با رونق بازار نقد عالمانه، منصفانه و حقیقت‌جویانه امکان‌پذیر است؛ و دریغ و صد دریغ که اینگونه نقدها، نیز، در رسانه‌های فرهنگی ما نادر و معدوم‌اند.

و اما در باب آن بخش از پرسش‌تان که: «چگونه می‌توان ویراستارانی پیدا کرد که نقایص کار مؤلفان و مترجمان را رفع کنند؟» باید بگویم که تاکنون همه ویراستاران ما اشخاصی خودآموز بوده‌اند؛ اما ظاهراً بهتر آن است که رشته‌ای دانشگاهی برای تعلیم «فن ویراستاری» تأسیس شود تا فارغ‌التحصیلان این رشته به‌صورتی عالمانه‌تر و روشمندانه‌تر به کار ویرایش آثار تألیفی و ترجمه‌ای بپردازند.

خزاعی‌فر: کارنامه پربار شما نشان می‌دهد که نزدیک به چهل ترجمه ویرایش کرده‌اید. با توجه به موضوع تخصصی کتاب‌ها، تصور من این است که این ترجمه‌ها را با هدف ویرایش علمی به شما سپرده‌اند و نه لزوماً ویرایش ادبی. بفرمایید شیوه کار شما در ویرایش چگونه است؟ آیا ترجمه را به سبک ویراستاران ایرانی کلمه‌به‌کلمه می‌خوانید و اصلاحات را درج می‌کنید؟ یا مثل ویراستاران در غرب صرفاً کتاب را از منظر یک خواننده می‌خوانید و نکاتی را گوشزد می‌کنید؟ آیا ترجمه را با متن اصلی مقابله می‌کنید؟

ملکیان: درخصوص ترجمه‌ها بلی؛ ترجمه را با متن اصلی مقابله می‌کنم و کلمه‌به‌کلمه می‌خوانم و تصحیحات و اصلاحات را درج می‌کنم. فقط در شش سال گذشته، که ویراستاری به معنای مقابله و واژه‌به‌واژه ترجمه‌ها با متون اصلی را دیگر قبول نمی‌کنم، گاه شده است که به اصرار مترجم، ترجمه‌ای را، به تعبیر شما، صرفاً از منظر یک خواننده خوانده‌ام و نکاتی را پیش نهاده‌ام و گوشزد کرده‌ام. روش من در ویراستاری به معنای مقابله این بود که اگر واژه یا عبارت یا جمله‌ای غلط ترجمه شده بود بر رویش خط می‌کشیدم و صورت صحیح

آن را جایگزین می‌کردم و اگر ترجمه غلط نبود اما مرجوح بود و می‌شد آن را به صورت بهتری درآورد در زیر آن خط می‌کشیدم و صورت بهتر را می‌نوشتم و انتخاب را به عهده مترجم می‌گذاشتم تا یا همچنان ترجمه خود را نگه دارد یا ترجمه من را ترجیح دهد. در امور ذوقی و سلیقه‌ای نیز، هیچ‌گاه، دخالت را روا نمی‌داشتم تا آب و رنگ و نشان و انگ ترجمه مترجم از کف نرود و محفوظ بماند و مترجم ذوق و سلیقه خود را در ترجمه‌اش همچنان جلوه‌گر ببیند. ضمناً، اگر علت وقوع خطا را در ترجمه غفلت مترجم از نکته‌ای کلی می‌دیدم آن نکته را درون کروش‌های در حاشیه ترجمه می‌نوشتم.

خزاعی‌فر: جناب‌عالی در جایی گفته‌اید که ترجمه و تفکر از پنج لحاظ با هم ارتباط دارند: آشناکردن مردم یک کشور با آخرین دستاوردهای علوم و معارف بشری؛ مانع‌شدن از پژوهش‌های تکراری؛ فراهم‌آوردن مواد خام برای تفکر؛ نجات‌دادن جامعه از تک‌آوایی فکری و فرهنگی؛ و آشکار کردن نظریه ناآشکارگی حقیقت در جامعه و فراهم‌نمودن زمینه صلح پایدار جهانی. این دیدگاه شما درباره نقش ترجمه دیدگاهی مثبت و بسیار خوش‌بینانه است و نقش تاریخی که ترجمه در تحول جوامع ایفا کرده نیز این دیدگاه را تأیید می‌کند. سوال من در مورد رابطه تفکر و ترجمه است. شما معتقدید بین تفکر و ترجمه سه نوع رابطه ممکن است وجود داشته باشد: ۱. سازگاری کلی؛ ۲. ناسازگاری کلی؛ ۳. تاحدی سازگاری و تاحدی ناسازگاری. آقای مراد فرهادپور نظریه‌ای مطرح کرده‌اند که می‌گویند در دوره معاصر ترجمه در وسیع‌ترین معنای آن به یگانه شکل حقیقی تفکر برای ما تبدیل شده است. این دیدگاه که برخلاف دیدگاه شما بدبینانه است احتمالاً همان است که شما آن را در دسته «ناسازگاری کلی میان تفکر و ترجمه» قرار می‌دهید. آنچه من از حرف آقای فرهادپور می‌فهمم این است که در ایران، با توجه به موقعیت ما در برابر غرب، تفکر از آن نوع که به پدیدآوردن آثاری نو در متن و زمینه تاریخی ایران منجر شود صورت نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، متفکران ما، از آنجا که تحت تأثیر تفکرات وارداتی هستند، درباره وضعیت تاریخی خود تأمل نمی‌کنند تا بتوانند آن را درست صورت‌بندی کنند و به مفاهیمی نو و مرتبط با فضای فرهنگی و تاریخی ایران برسند. طبق این دیدگاه، ترجمه مواد خام را فراهم نمی‌کند بلکه تفکر ساخته‌شده و بسته‌بندی‌شده را وارد می‌کند. البته این ادعا مثل غالب ادعاهای کلی ادعایی افراط‌آمیز است ولی باز مثل غالب ادعاها بهره‌ای از حقیقت دارد. هم تفکر تاریخی و فلسفی و مفهوم‌سازی در ایران صورت می‌گیرد، به لطف آشنایی ما با دستاوردهای فکری و فلسفی غربی و یا مستقل از آن، و هم ترجمه‌زدگی بیداد می‌کند. یک نمونه این ترجمه‌زدگی وضعیت پژوهش و تفکر در علوم انسانی در دانشگاه‌های ایران است؛ جایی که تألیف‌ها غالباً ترجمه است و ترجمه‌ها غالباً نارسا. به نظر شما این ادعا که ترجمه راه تفکر را بر ما بسته است در کجاها مصداق دارد و چه باید کرد؟

ملکیان: من به همان پنج لحاظی که جنابعالی از قول من نقل کرده‌اید، ترجمه را نه فقط سازگار با تفکر می‌دانم، بل، وسیلهٔ گریزناپذیر رسیدن به مرحلهٔ تفکر تلقی می‌کنم و از این رو، نهضت ترجمه را برای افزایش کمی و کیفی تفکر، نه تنها مفید، بل، ضروری می‌بینم. اگر ترجمه ناسازگاری ذاتی و کلی با تفکر می‌داشت باید در همهٔ جوامع و همهٔ مقاطع تاریخی فرآیند ترجمه با فرآیند تفکر در تقابل و تضاد می‌افتد و حال آن‌که، چنان‌که شما نیز اشاره کرده‌اید چنین تقابل و تضادی همه‌جایی و همیشگی نبوده است. نه فرآیند ترجمه، به خودی خود، مترجم را از تفکر مانع می‌آید و نه فرآوردهٔ آن، خودبه‌خود، خوانندگان اثر ترجمه‌شده را از تفکر بازمی‌دارد. هم مترجم و هم خوانندگان اثر ترجمه‌شده او هم می‌توانند دربارهٔ آنچه در اثر آمده است تفکر کنند و هم می‌توانند تفکر نکنند. ترجمه و اثر ترجمه‌شده، هر دو، معصوم و بی‌گناهند. اگر گناهی هست - که هست - از آن مترجم یا خوانندهٔ اثر ترجمه‌شده است که، به جهت پیش‌داوری مثبت یا تعصب نسبت به نویسنده یا به جهت تنبلی ذهنی و فکری یا به جهت احساس خودکم‌ترینی و فقدان اعتمادبه‌نفس، از تفکر شخصی دست می‌شوید و به تکرار طوطی‌وار و القاء و تلقین آنچه نویسنده گفته است قناعت می‌ورزد و خود را در سلک مقلدان نویسنده درمی‌آورد. باید به جای آنکه جنبش ترجمه را تخطئه کنیم و خود را از آثار و نتایج برکت خیز آن محروم سازیم، هموطنانمان را چنان تعلیم و تربیت کنیم که، از نوباوگی و کودکی، از پیش‌داوری (اعم از مثبت و منفی) و تعصب پرهیزند، به سعی و جدیت ذهنی و فکری خو بگیرند، اعتماد به نفس بیابند و احساس خودکم‌ترینی را از خود دفع و رفع کنند. چنان‌که، در چندین جای دیگر، مکرراً و موکداً گفته‌ام، نهاد آموزش و پرورش ما (نه فقط وزارت آموزش و پرورش، بل، همهٔ کسانی که آگاهانه یا ناآگاهانه و خواسته یا ناخواسته به تعلیم و تربیت ما می‌پردازند) لاقلاً پنج عیب و نقص عمده و ویران‌ساز دارد که دو تا از آنها، که به بحث کنونی ما ربط دارند عبارتند از اینکه این نهاد، اولاً به‌جای تأکید بر فهم، بر حافظه تأکید می‌کند، و ثانیاً، به‌جای پافشاری بر استدلال‌گرایی، بر تعبدورزی پای می‌فشرد. نتیجهٔ این وضع، البته معلوم است: بیشترین ما، مدام، بر محفوظات خود می‌افزاییم، درحالی‌که تقریباً هیچ‌یک از محفوظات خود را درست و عمیقاً فهم نکرده‌ایم، و نسبت به معلمان و مربیان خود (به وسیع‌ترین معنای «معلم» و «مربی») متعبد و مقلدیم، و حال آنکه باید، با توسل به نیروی استدلال، دوغ و دوشاب را از هم تمیز دهیم و سره را از ناسره جدا کنیم و در هر مسئله، برای خود موضعی شخصی، مستقل و مستدل فراهم آوریم. شک نیست که، در چنین وضعی، مستعد آنیم که

لقمه‌های فکری را که، از طریق ترجمه‌ها، در اختیارمان قرار می‌گیرند، بدون اندک نظر و تأملی در مواد و محتویات آنها، فرو بلعیم. اما، تکرار می‌کنم که راه‌هایی از این وضع بسیار نامطلوب، بی‌مهری به ترجمه نیست، بل، اصلاح نهاد پرعیب و نقص آموزش و پرورش ماست. کسانی که از تعلیم و تربیت درست، یعنی عقلانی و اخلاقی، برخوردار شده باشند هیچ متن ترجمه‌شده‌ای را حاوی تفکر ساخته و بسته‌بندی شده نمی‌انگارند؛ آن را فقط محتوی مواد خامی می‌دانند که باید به آنها توجه کرد، در آنها تأمل داشت، درباب آنها نظروری کرد، آنها را درست فهم کرد و رد یا قبول کرد. واقعیت این است که یکی از مشکلات بزرگ فرهنگی جامعه امروزی ما این است که بخشی از ما، که بیشتر روحانیان و عالمان علوم دینی به این بخش تعلق دارند، بی‌دلیل از فرهنگ متجدد غرب می‌هراسند و با آن می‌ستیزند و بخشی دیگر، که بسیاری از دانش‌آموختگان دانشگاهی به آن متعلق‌اند، باز هم بی‌دلیل شیفته این فرهنگ‌اند و از آن تقلید می‌کنند. وقت آن است که به فرهنگ بسیار غنی غرب رویکردی محققانه و حقیقت‌طلبانه، ژرف‌اندیشانه و باریک‌بینانه، و، طبعاً، سنجش‌گرانه داشته باشیم و خود را، جاهلانه و نابخردانه، از برکات آن محروم نکنیم یا مقلد صرف آن نشویم؛ و این غرض با مسدود کردن باب ترجمه یا تقبیح و تخطئه جنبش ترجمه حاصل نمی‌آید. نیز باید توجه داشت که وضع بسیار نامطلوب تحقیق و تفکر در علوم انسانی، در کشور ما، به ترجمه‌زدگی ربطی ندارد و معلول علل ده‌گانه‌ای است که من در جای دیگری به آنها پرداخته‌ام.

خزاعی‌فرو: وضعیت ترجمه در ایران را من «بتذال ترجمه» می‌نامم، و این اصطلاح البته بی‌ارتباط با مفهوم «بتذال شر» هانا آرنست نیست. بدیهی است مترجمان بسیاری در ایران خدمت کرده‌اند، ولی سخن من ناظر بر وضعیت عمومی ترجمه است. یک ویژگی کلی این وضعیت این است که در ایران، در مقایسه با کشورهای غربی، خیلی‌ها بی‌آن‌که صلاحیت داشته باشند با انگیزه‌های مختلف در همه حوزه‌های علوم تجربی و علوم انسانی به کار ترجمه می‌پردازند به نحوی که ترجمه‌های ضعیف یا تکراری آنها را نمی‌توان خدمتی به علم یا فرهنگ دانست. دلیل این که اصطلاح «بتذال ترجمه» با مفهوم «بتذال شر» پیوند دارد این است که ما نمی‌توانیم همه این قبیل مترجمان را افرادی دارای سوءنیت بدانیم. مطمئناً بسیاری از آنها گمان می‌کنند که دارند خدمت می‌کنند. جامعه مقصر است که هیچ سازوکاری برای ممانعت از ورود آنها به حوزه ترجمه ندارد. یکی از سازوکارهایی که در غرب وجود دارد قانون کپی‌رایت است. ولی شاید اگر این قانون هم نبود، وجدان اخلاقی و علمی افراد مانع از چنین ابتدالی می‌شد. به نظر شما چه باید کرد که در هر حوزه فقط مترجمان صاحب صلاحیت بتوانند ورود پیدا کنند تا ترجمه

بتواند آن نقش مثبتی را که در نظر شماست ایفا کند. آیا می‌توان این امر را صرفاً به وجدان افراد وا گذاشت؟

ملکیان: در عین حال که وجدان اخلاقی زنده و بیدار می‌تواند مانع از این شود که شخص دست به کاری زند که در آن معرفت و مهارت لازم را ندارد، ناگفته پیداست که نمی‌توان اصلاح وضع ترجمه، در ایران، را فقط بر عهده وجدان اخلاقی مترجمان نهاد. افزون بر این، نشر مجلات و نشریات خاص نقد ترجمه که در آنها ناقدانی دانا و نیک‌خواه، بدون اینکه بخواهند منفعتی فردی یا گروهی عائد خود کنند و با کمال انصاف و شفقت و از سر حقیقت‌جویی، ترجمه‌های نشریافته را به محک نقد بزنند به بهبود وضع کمک فراوان می‌تواند کرد، به‌ویژه اگر وقتی که، بر اثر نقدهایی این‌چنینی، معلوم شد که مترجمی به‌راستی فاقد صلاحیت است اهل فرهنگ مجادله و مداهنه را رها کنند و نسبت به او واکنشی در خور نشان دهند، مثلاً چه می‌شود اگر ناشران، از آن پس، با چنان مترجمی قرارداد نبنند؟ لابد مرا به خوشبینی مفرط و حتی ساده‌لوحی متهم می‌کنید که چنین پیشنهادی را در جامعه‌ای می‌کنم که در آن اساتیدی که سرقت‌های علمی آنان محرز شده، همچنان به تدریس در دانشگاه‌ها مشغولند، چنان‌که گویی هیچ خطایی مرتکب نشده‌اند.

اما، اساسی‌ترین کار تغییر وضع آموزش، پرورش، و پژوهش در مدارس، دبیرستان‌ها، و دانشگاه‌های ماست که امروزه ظاهراً برای خود رسالت و وظیفه‌ای جز تولید و توزیع مدرک تحصیلی قائل نیستند. آیا جای سوال و تأسف نیست که چرا فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها میزان دانش‌شان در زمینه زبان فارسی، یک زبان بیگانه، و حوزه معرفتی‌ای که در آن حوزه ترجمه می‌کنند تا بدین حد اندک و ناچیز است؟ در دانشگاه‌ها به اینان چه آموخته‌اند؟ درخت را از میوه‌اش باید شناخت. درختی که میوه‌اش این است لابد به آفات و بیماری‌هایی دچار است. صادق و صریح باشیم و، هرچند با درد و دریغ، بپذیریم و اعتراف کنیم که مدارس، دبیرستان‌ها، و دانشگاه‌های ما فرزندان ما را نه آموزش صحیح می‌دهند و نه پرورش صحیح. به فرزندان ما، به جای درک، مدرک می‌دهند. وخامت این وضع در علوم انسانی، در قیاس با علوم طبیعی و مهندسی و طبابت، به مراتب بیشتر است؛ و از جمله نتایج این وضع این است که مترجم ذیصلاح، در میان‌مان، کمیاب است.

خزاعی‌فر: یکی از سوالاتی که مرتب از اساتید ترجمه می‌پرسند این است که مترجم تا چه حدی آزادی دارد. خود این سوال حاکی از این حقیقت است که فردی که سوال می‌کند درک نظری درستی نسبت به ذات متفاوت زبان‌ها، ذات عمل ترجمه، میزان آزادی مشروع مترجم در

فرآیند ترجمه، و درک درستی از ترجمه به مثابه متنی مستقل با ویژگی‌های متنی و برای مخاطبی متفاوت و برای هدفی مشخص ندارد. نتیجه این بی‌اطلاعی روش التقاطی است که مترجمان در پیش می‌گیرند؛ به نظر شما روش ترجمه چگونه باید باشد؟ چه اصولی را مترجمان باید رعایت کنند؟ مفهوم وفاداری را چگونه تعریف می‌کنید؟

ملکیان: وفاداری، در ترجمه، چنان که بسیاری گفته‌اند به این معناست که مترجم سرسوزنی از مراد و مقصود نویسنده را، در انتقال به زبان مقصد، فرونگذارد و دگرگون نکند. فرضش بر این باشد که نویسنده می‌خواهد با مواد و مصالح زبانی زبان مقصد، مراد خود را بیان کند و افاده مقصود کند. تا اینجا، ظاهراً، نه سخنی نو گفته‌ام و نه سخنی چندان محلّ نزاع. اما، نکته‌ای مهم نباید از نظر دور بماند و آن اینکه نویسنده مراد و مقصود خود را، در زبان مبدأ و با در اختیار داشتن مواد و مصالح زبان خودش، نیز به چندین و چند وجه می‌تواند برساند و اگر از میان آن چندین و چند وجه یکی را، به هرجهتی، برگزیده است مترجم، نیز، باید از مواد و مصالح زبان خودش، یعنی زبان مقصد، به وجهی استفاده کند که بیشترین نزدیکی را به وجه برگزیده نویسنده داشته باشد. مثالی بزنم. نویسنده انگلیسی‌زبان برای رساندن عشق جرج به هلن می‌تواند از جملات عدیده‌ای سود بجوید؛ از باب مثال، می‌تواند بنویسد: George loves Helen یا George is in love with Helen یا George is very fond of Helen یا George adores Helen یا George is devoted to Helen یا Helen is beloved by George یا George is Helen's lover

آیا من مترجم فارسی‌زبان می‌توانم همه این جملات و جملات دیگر به همین معنا را به جمله واحد «جرج عاشق هلن است» بازگردانم؟ به گمان من، نه. اگر نویسنده، برای بیان مراد خود، یکی از این جملات را برگزیده است، لابد، در این گزینش، عنایتی خاص داشته، یعنی گوشه چشمی به نکته‌ای ظریف و لطیف داشته است، و این نکته هرچه نویسنده ادیب‌مشرّب‌تر و هنرمندانه‌نویس‌تر باشد صدق بیشتری دارد. می‌خواهم بگویم که چون امکانات زبانی نویسنده، برای افاده هر مقصود یگانه‌ای، وجوه پرشمار بیانی در اختیار او می‌گذارند و این مطلب، عیناً، در مورد مترجم نیز مصداق دارد، ترجمه وفادار ترجمه‌ایست که مراد و مقصود نویسنده را به خوانندگان زبان مقصد برساند، اما با واژه‌ها، عبارات و جملاتی که بیشترین قرابت را با واژه‌ها، عبارات و جملات برگزیده نویسنده داشته باشند، البته تا جایی که ممکن و مقدور است.

این مطلب را با تعبیر دیگری بگویم. هر نویسنده (یا گوینده) ای در صدد است که مراد و مقصودی را به مخاطب خود ابلاغ کند. این مراد و مقصود، پاسخ این پرسش (اول) است که: «نویسنده چه می‌خواهد بگوید؟» ولی در باب هر نویسنده‌ای، دو پرسش دیگر، نیز، طرح می‌تواند شد: یکی (پرسش دوم) اینکه: «نویسنده به کی می‌خواهد بگوید؟» و دیگری (پرسش سوم) اینکه: «نویسنده چرا می‌خواهد بگوید؟» پاسخی که خود نویسنده به پرسش‌های دوم و سوم می‌دهد سرنوشت پرسش چهارم را تعیین و معلوم می‌کنند: «نویسنده چگونه می‌گوید؟» یعنی مقصود واحدی را، بسته به اینکه به چه کسی می‌خواهیم برسانیم و چرا می‌خواهیم برسانیم، به قالب‌های بیانی پرشماری می‌توانیم درآوریم. تنوع و تکثر طرز گفتن (چگونه گفتن) تابعی است از دو متغیر: یکی هویت مخاطب (به چه کسی گفتن)، و دیگری انگیزه/ هدف/ نیت گوینده (چرا گفتن). ترجمه وفادار باید هم پاس «نویسنده چه می‌خواهد بگوید؟» را داشته باشد و هم پاس «نویسنده چگونه می‌گوید؟» را. به این نکته اشاره و بر آن تأکید کردم، چرا که، به گمان من، بسیاری وفاداری ترجمه را فقط مشروط به شرط اول می‌دانند و بر این تصورند که اگر مقصود نویسنده را برسانند دیگر اهمیتی ندارد که آن مقصود را با چه طرز گفتاری رسانده باشند و، در هر حال، به متن نویسنده وفادار بوده‌اند. به نظر من، این رأی خطاست و رعایت طرز گفتار، نیز، در کنار مراد از گفتار، اهمیت دارد. یکی از نتایج این نظر من این است که تفنن‌ورزی‌های مترجم باید کاملاً تابع تفنن‌ورزی‌های نویسنده باشد. فعلاً، به تفصیل بیشتر در باب نتایج این نظر نمی‌پردازم.

خزاعی‌فر: در حوزه تخصصی خودتان، وضعیت ترجمه و کتاب‌های ترجمه‌شده را چگونه می‌بینید؟ آیا اهل فن به ترجمه این کتب مشغولند؟ آیا امهات این رشته ترجمه شده است؟ آیا کیفیت زبان ترجمه‌ها مقبول است؟

ملکیان: در حوزه‌های فلسفه، روان‌شناسی، دین، عرفان، و اخلاق، که من به آنها علاقه دارم، وضع ترجمه را مطلوب نمی‌بینم. بخش چشمگیری از مترجمان، یا دانایی و توانایی لازم برای کار ترجمه را ندارند یا به شتاب‌زدگی و شلخته‌کاری و سرسری‌انگاری، که با هزار تأسف، باید گفت که سکه رایج و باب روز هستند، دچارند. ناگفته پیداست که مترجمانی هم هستند که هم آن معرفت و مهارت بایسته را دارند و هم این عیب و نقص‌های ناشایسته را ندارند. اکثر امهات کتب این حوزه‌ها، نیز، به فارسی یا اصلاً ترجمه نشده‌اند یا به وجهی درخور برگردانده نشده‌اند. یکی از مشکلات این پنج حوزه این است که مجموعه‌های مصطلحات خاص و تخصصی آنها، در قیاس با مجموعه‌های مصطلحات ریاضیات، منطق، اقتصاد،

سیاست، جامعه‌شناسی، و حقوق، استقرار یافته و تثبیت شده نیستند، و این امر هم به ذوق‌پردازی‌ها و واژه‌سازی‌های نادرست و بی‌دقت برخی از مترجمان مجال می‌دهد و هم عرصه را بر فاهمه خوانندگان تنگ می‌کند. مشکل دیگر این است که چون این حوزه‌ها ربطی مستقیم با هنر و ادبیات ندارند، مترجمان، به هیچ روی، بر ذمه خود نمی‌بینند که ترجمه‌هایی رسا و شیوا عرضه کنند، تو گویی رسایی و شیوایی فقط برای ترجمه متون ادبی شرط‌اند.

خزاعی‌فرو: آیا در رشته تخصصی شما ممیزی بر انتخاب کتاب برای ترجمه و خودسانسوری مترجم تأثیر محسوسی گذاشته است؟

ملکیان: می‌توانم ادعا کنم که، در رتبه‌ای بعد از هنر و ادبیات، این پنج حوزه بیشترین لطمه را از ناحیه ممیزی‌های مقامات دولتی و حکومتی دیده‌اند. در این حوزه‌ها، هستند آثاری بسیار سودمند، چشم‌گشا، و مشکل‌زدا که ترس از ممیزی، میل به ترجمه آنها را، در ذهن و ضمیر مترجمان، می‌میراند و نابود می‌کند. شرح این هجران و این سوز جگر / این زمان، بگذار، تا وقت دیگر!

خزاعی‌فرو: به نظر شما نقد منصفانه ترجمه چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ اصلاً در شرایطی که نقد در مطبوعات به‌طور کلی جایگاه تثبیت‌شده‌ای ندارد آیا نقد ترجمه ممکن است؟

ملکیان: به نظر می‌رسد که نقد منصفانه، لاقلاً، باید این ویژگی‌ها را داشته باشد: الف) فقط خطاها و اغلاط را مردود بداند و واژه یا عبارت یا جمله‌ای را به صرف اینکه موافق ذوق و سلیقه ناقد نیست رد نکند؛ ب) اصل حمل به احسن (principle of charity) را (در یکی از تقریرهای این اصل) رعایت کند، یعنی همدلانه باشد، بدین معنا که ترجمه را تا آنجا که می‌توان وجهی برای صحت‌اش در نظر آورد، نادرست قلمداد نکند؛ ج) نقاط قوت ترجمه را، نیز، افزون بر نقاط ضعفش و حتی به‌طرزی رساتر و عیان‌تر معلوم دارد؛ د) به ابهام، ابهام، غموض، و صعوبت متن اصلی نیز توجه دهد تا خوانندگان هر ناهمواری در ترجمه را معلول نادانی و ناتوانی مترجم نینگارند و به حساب او نگذارند. ه) به توهین، تحقیر، و استهزا آلوده نشود و جانب حسن‌شهرت و احترام و آبروی مترجم را نگه دارد و از مرز ادب درنگ‌درد.
